

تعبیرهای ارسطو از اصل تناقض*

علی اکبر احمدی افرمجان^۱

سید محمد علی حجتی^۲

علی اصغر مروت^۳

چکیده

اصل تناقض در فلسفه ارسطو جایگاه بالایی دارد. ارسطو این اصل را «اول الاوائل» خوانده و در برخی از آثار خود به ویژه در *متافیزیک* از آن بحث کرده است. او در سرآغاز بحث های خود پیرامون این اصل همواره کوشیده است تا آن را تعریف کند. در این مقاله، نشان داده ایم که اولاً این تعریف ها مضمون واحدی ندارند؛ ثانیاً دارای لوازمی هستند که با برخی دیدگاههای دیگر ارسطو در زمینه های «مساله سلب»، «نظریه تعداد اجزاء قضایا» و ... ناسازگاری دارند؛ ثالثاً تعبیر ارسطو از اصل تناقض یا به دلیل عدم ذکر تمام وحدت ها و یا به دلیل عدم ذکر تمام اختلاف های متناقضان، به جای این که «گزاره» ای تعریفی باشد «گزاره نما»یی است که تا جای خالی آن با عبارت معناداری پر نشود نمی توان آن را تعریف لفظی مانعی از اصل تناقض قلمداد کرد.

کلید واژه ها: ارسطو، اصل تناقض، سلب، وحدت های متناقضان، گزاره نما.

* برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی دکتر علی اکبر احمدی افرمجان

۱. استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

۲. استادیار دانشگاه تربیت مدرس

۳. دانش آموخته گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس و دستیار علمی دانشگاه پیام نور مرکز تویسرکان

مقدمه

ارسطو در مقام تعریف مابعدالطبیعه، آن را شریف‌ترین علوم و شامل کلی‌ترین احکام هستی می‌داند و از احکام مزبور، اصل تناقض را شریف‌ترین، شناخته‌ترین و مقدم‌ترین اصل معرفی می‌کند. اصل تناقض در نگاه ارسطو، مبدءالمبادی و به معنایی، بیان‌گر تکیه‌گاه هستی است؛ به گونه‌ای که با نفی آن، نظام هستی از هم خواهد پاشید. از این رو ارسطو می‌کوشد تا چنان که شایسته این اصل است، در برخی از آثار خود به بحث پیرامون آن پردازد. او همواره در بحث از این اصل، از تعریف لفظی و یا تعبیر خود از آن، آغاز می‌کند.

ارسطو همواره در هر یک از مواضع آثار خود که در آنها کوشیده است اصل تناقض را تقریر کند، به ذکر برخی از مواردی می‌پردازد که دو گزاره برای متناقض بودن باید در آنها وحدت داشته باشند؛ به گونه‌ای که می‌توان ارسطو را از نخستین فیلسوفان و منطقدانانی دانست که به بحث وحدت‌های معتبر در تناقض به طور جدی پرداخته‌اند.

مسئله مهم درباره بحث وحدت‌ها، ضروری بودن ذکر موارد وحدت برای معرفی نسبت تناقض بین دو گزاره است. آیا تناقض را بدون نیاز به طرح مواردی که دو گزاره متناقض باید در آنها وحدت داشته باشند، می‌توان تعریف کرد؟ آیا پس از معرفی نسبت تناقض می‌توان افزود که دو گزاره متناقض باید در مواردی چون زمان، مکان و... وحدت داشته باشند؟ به عبارت دیگر، آیا در مقام تعریف نسبت تناقض، ذکر موارد وحدت ضروری است؟ آیا ذکر موارد وحدت، شطر و جزء مفهوم نسبت تناقض محسوب می‌شود، یا آنکه ذکر موارد ضروری نیست و این موارد را تنها شرط متناقض بودن دو جمله می‌توان لحاظ کرد؟

اگر در پاسخ به مسئله فوق، بر شطر بودن این وحدت‌ها برای نسبت تناقض در مقام تعریف آن تأکید کنیم، آن‌گاه لازم خواهد بود که تمام موارد وحدت را در معرفی نسبت تناقض ذکر کنیم و گرنه معرفی نسبت تناقض ناتمام و گزاره بیان‌گر این تعریف،

جز تابع گزاره ای یا گزاره نما نخواهد بود. این نوشتار، مسئله یاد شده را در فلسفه ارسطو بررسی خواهد کرد و در نهایت، به این سوال پاسخ می دهد: آیا تقریر ارسطو از اصل تناقض سر از گزاره نمایی بی حاصل در نخواهد آورد؟

بررسی چند تعبیر

ارسطو با هشت عبارت متفاوت درباره اصل تناقض، به تعبیر این اصل از دیدگاه خود پرداخته است. وجود هشت عبارت در این زمینه، دست کم هشت بار تلاش ارسطو را برای تعبیر آوردن از معنای ذهنی خود از اصل تناقض بیان می کند:

الف) « هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست.»؛

ب) « ممکن نیست که همان چیز در یک و همان زمان هم هست و هم نیست باشد؛ (در مورد) سایر چیزهایی که به این نحو از متقابلات اند (نیز این حکم صادق است).»؛

ج) « گفته های متناقض در باره یک و همان چیز ممکن نیست راست باشند.»؛

د) « گفته های متناقض هرگز نمی توانند به حسب یک و همان چیز راست باشند.»؛

ه) « [ممکن نیست که] (حمل) همه نقیض ها در یک زمان بر همان چیز صادق باشد.»؛

و) « گفته های متناقض (یا دقیق تر، اقوال متقابل) ممکن نیست درباره همان چیز در یک زمان راست باشند.»؛

ز) « نمی توان هم هنگام محمولی را به موضوعی ها گفت (بر موضوعی حمل کرد) و از آن نی گفت (سلب کرد).»؛

ح) « بودن و نبودن یک چیز (هر دو) در یک زمان و در همان چیز و از همان جهت ممکن نیست.».

الف) ارسطو در متافیزیک، بند ۱۰۰۶a می نویسد: «... هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست ...» در شرح این عبارت دست کم سه نکته زیر را می توان ذکر کرد:

۱. مقصود ارسطو از «امکان» در عبارت فوق همان است که ما به عنوان امکان عام می شناسیم، یعنی سلب ضرورت از طرف مقابل. ارسطو در آثار خود هم از امکان عام و هم از امکان خاص بحث کرده است. در ترجمه های فارسی «توانستنی بودن» به جای امکان عام ($\delta\upsilon\nu\alpha\tau\omicron\nu$) و رخ داد پذیر بودن به جای امکان خاص ($\epsilon\nu\delta\epsilon\chi\omicron\mu\epsilon\nu\omicron\nu$) پیش نهاد شده است. (نک: ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۶-۳۵ ۲۱a)

اگر مقصود از امکان در عبارت فوق امکان خاص بود، عبارت فوق با توجه به منفی بودن امکان در آن چنین معنا می داد: چنین نیست که اجتماع و عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد ضروری نباشد. لازمه این معنا ضروری بودن عدم اجتماع و یا اجتماع است. اما درباره صادق و یا کاذب بودن یکی از این دو شق، عبارت یاد شده - اگر معنای امکان در آن امکان خاص باشد - چیزی را بیان نمی کند. حال آن که می دانیم ارسطو بی گمان معتقد است که عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد، ضروری و به طریق اولی صادق است و اجتماع هستی و نیستی در زمان واحد، ممتنع و به طریق اولی کاذب می نماید؛ زیرا در اندیشه ارسطو «ضروری»، یعنی آن چه نمی تواند به گونه ای دیگر باشد و «صادق»، صفت آن گفته ای است که در مورد آن چه هست بیان می کند که هست و در مورد آن چه نیست و در مورد آن چه هست، بیان می کند که نیست و در مورد آن چه نیست، بیان می کند که هست. (همو: ۱۳۸۴، ۲۵ b ۱۰۱۱)

مقصود ارسطو از امکان در عبارت فوق، امکان عام است و ناممکن از نظر او:

«آن است که ضد آن ضرورتاً راست است، مانند این که بگویند در مربع هم اندازه بودن (تناسب) قطر با ضلع، ناممکن است؛ زیرا چنین چیزی دروغ است و ضد آن نه تنها راست بلکه ضرورتاً راست است. پس در

آن صورت اگر بگوییم که هم اندازه است، نه تنها دروغ است، بلکه

ضرورتاً دروغ است.» (همان، ۲۷-۲۳ ۱۰۱۹a)

حاصل آن که می توان برای پیش گیری از خلط معنای دو امکان در عبارت فوق، به جای «ممکن (به امکان عام) نیست»، لفظ «ممتنع است» را می توان نهاد و گفت: هستی و نیستی چیزی در یک زمان، ممتنع است.

۲. قید «زمان واحد» در عبارت فوق حکایت می کند که اصل تناقض، صرف اجتماع هستی و نیستی یک شیء را یعنی اینکه شیئی هم باشد و هم نباشد، محال نمی داند، بلکه هم زمانی بودن و نبودن را هم قید می کند.

در ادامه خواهد آمد که این قید وقیدهای دیگری که ارسطو در دیگر تعابیر خود از اصل تناقض ذکر می کند، چه مشکلاتی را برای تقریر او از اصل مزبور پدید می آورد.

۳. نکته مهمی که باید در تعبیر فوق از اصل تناقض به آن توجه کرد، حکم این اصل در باب تقابل وجود و عدم است. تقابل، اقسام متعددی دارد که تنها یکی از آنها تقابل وجود و عدم است. به تعداد تمام مفاهیم، بالقوه تقابل وجود دارد. زیرا از هر مفهوم و نقیض آن تقابلی می توان ساخت؛ برای نمونه، از انسان و لا انسان. مهم این است که تقریر فوق از اصل تناقض، شامل حکمی در باب فقط یکی از این تقابل هاست؛ تقابلی که اطراف آن را وجود و عدم تشکیل می دهد. ارسطو در تعبیر فوق در باب اطراف این تقابل می گوید که اجتماع آنها هم زمان در مورد یک شیء ممکن نیست و هیچ شیئی نمی تواند در زمان واحد هم موجود و هم معدوم باشد.

ارسطو در متافیزیک بارها بر تجرید حیثیات مختلف یک شیء تأکید کرده و وظیفه هر علم را مطالعه اعراض یکی از این حیثیات می داند. برای نمونه، موضوع فلسفه اولی، موجود از آن جهت که موجود است، موضوع ریاضی، موجود از حیث کمیت و موضوع علم طبیعی، موجود از این حیث است که دست خوش دگرگونی می شود.

(همان، ۱۰۶۱b)

تعبیری که از اصل تناقض آمد، در باب وجود محض و نقیض آن، حکم می کند که

اجتماع آنها هم زمان در مورد یک شیء ممکن نیست. بنابراین، حوزه حاکمیت اصل تناقض، بنابر تعبیر فوق می بایست حوزه موجودات از آن حیث باشد که موجودند اما این که فی المثل موجود از این حیث که کمیتی دارد، ممکن است که هم کمیتی داشته باشد و هم نه، یا آن که شیء متحرک، می تواند در عین حرکت آیا ساکن هم باشد، تعریف ارسطو از اصل تناقض ساکت است و در این حوزه ها ادعایی ندارد. به عبارت دیگر، در تعبیر فوق، تنها در باب حیثیت وجودی اشیای ممکن (وجود از آن جهت که وجود است) که ارسطو آن را متعلق راستین علم مابعدالطبیعه می داند، به امتناع اجتماع نقیضین حکم شده و در باب حیثیت ماهوی اشیاء، چنین حکمی نشده است.

از نمونه‌هایی که ارسطو در آثار خود، امور محکوم به اصل تناقض یاد می‌کند می‌توان فهمید که ارسطو حوزه حاکمیت این اصل را تنها وجود محض نمی‌داند و بنابراین، تعبیر او از اصل تناقض تعبیری ناقص یا اگر تعبیر او را تعریفی لفظی از اصل تناقض به شمار آوریم، تعریفی غیرجامع است. اکنون به تعبیر دیگری از ارسطو از اصل تناقض می‌پردازیم که به گونه آشکار این نقص را برطرف و تعبیری کامل از اصل تناقض پیش می‌نهد.

ب) تعبیر نخست از کتاب «گاما»ی متافیزیک نقل شد، تعبیری که اینک نقل می‌کنیم از کتاب کاپاست. در این هر دو کتاب از اصل تناقض بحث شده است. با توجه به مشترکات بسیار در این دو کتاب (به گونه ای که در هر کتاب، بسیاری از مطالب پیرامون اصل تناقض نسبت به کتاب دیگر تکراری است) می‌توان گفت که این دو کتاب جداگانه و با فاصله زمانی جالب توجهی نوشته شده‌اند.

ارسطو در کتاب «کاپا» که یازدهمین کتاب مابعدالطبیعه است، اصل تناقض را چنین تعریف می‌کند:

ممکن نیست که همان چیز در یک و همان زمان هم «هست» و هم «نیست» باشد؛ (در مورد) سایر چیزهایی که به این نحو از متقابلات اند (نیز این حکم صادق است). (همان، ۲-۱ ۱۰۶۲a)

در تعبیر فوق، حکم به ممکن نبودن دو متقابل فقط شامل تقابل وجود و عدم نیست، بلکه سایر اقسام تقابل ها را هم شامل می شود. برای مثال، در مورد یک شیء فقط نمی توان گفت که بودن و نبودن آن در یک زمان ممکن نیست، بلکه می توان افزود آن شیء نمی تواند هم انسان باشد و هم نه، یا هم سفید باشد و هم نه و ... برای این که روشن شود که در تعبیر فوق مقصود ارسطو از تقابل کدام یک از اقسام تقابل است، تقسیم بندی او را درباره تقابل ها باید در نظر داشت. ارسطو چهار نوع تقابل را از هم جدا می کند: تضایف، تضاد، عدم و ملکه و تناقض. (همو، ۱۳b-۱۳b-۱۳a-۱۲b-۱۲a-۳۹-۱۱b۱۵) همچنین، آثار ارسطو و به ویژه متافیزیک، به بیان و توضیح تمایز عدم یا فقدان یا نداشتندگی (privation) از سلب یا نفی (negation) پرداخته اند. ارسطو در فصل ۲۲ کتاب «دلنا»ی متافیزیک به موضوع «فقدان» و بیان ملاکی برای آن می پردازد:

... در واقع به تعداد مواردی که کلمه «نه» یا «نا» در سلب ها (نفی ها) به کار می رود، به همان تعداد نیز از فقدان ها سخن می رود. مثلاً چیزی از آن رو «نابرابر» نامیده می شود که دارای برابری نیست (هرچند بنا به طبیعت خود می تواند دارای آن باشد). (همو: ۱۳۸۴، ۳۵-۲۲ ۱۰۲۲b)

در فصل دوم کتاب «گاما» نیز در تمایز عدم یا فقدان از سلب آمده است:

(بررسی سلب و فقدان) درباره واحد است که «سلب» و «فقدان» به آن راجع می شوند و ما یا صرفاً می گوئیم که آن چیز وجود ندارد، یا این که اقلماً می گوئیم برای یک جنس معین وجود ندارد. در این مورد، میان واحد و سلب، فصلی (اختلافی) است، (چون سلب، نفی آن واحد است) اما فقدان (یا عدم) دارای طبیعتی زیر نهاده است که فقدان درباره آن گفته می شود. (همان، ۱۶-۱۲ a ۱۰۰۴)

هم چنین ارسطو در فصل هفتم از کتاب «گاما»، مقصود خویش از سلب یا نفی را در قالب مثالی روشن کرده است:

«... هرگاه از کسی پرسیده شود که آیا چیزی سفید است، (در پاسخ) بگوید «نه» چیز دیگری جز هستی را نفی نکرده است؛ زیرا سلب یعنی نیستی.» (همان، ۱۷-۱۵ a ۱۰۱۲)

اکنون با توجه به آنچه فوقاً در باب اقسام تقابل و به ویژه دو تقابل عدم و ملکه (دارندگی و ندارندگی) و تناقض (آریگویی و نیگویی = سلب و ایجاب) گذشت، در باب تعبیر دوم از اصل تناقض (ممکن نیست که چیزی در یک زمان هم «هست» و هم «نیست» باشد و در مورد سایر چیزها که به این نحو از مقابلات اند نیز این حکم صادق است) دو نکته ی مهم زیر را می توان ذکر کرد:

۱. در تعبیر فوق از اصل تناقض، مطلق تقابل در نظر نیست، بلکه تنها تقابل تناقض و یا سلب و ایجاب (آریگویی و نیگویی) منظور است. اصل تناقض به سایر تقابل ها توجهی ندارد و در مورد آن تقابل ها می تواند اصل های دیگر مطرح می شود. برای مثال، ارسطو در باب تقابل تضاد (آخشیجی)، حکم کلی جداگانه ای دارد که در آن، اجتماع ضدین در امر واحد را محال می داند. این حکم کلی را می توان اصل تضاد یا اصل امتناع اجتماع ضدین نامید و بررسی آن از موضوع سخن ما بیرون است. این نوشتار، به اصل تناقض می پردازد و بنابراین، تقابل منظور در اصل تناقض، تقابل سلب و ایجاب است.

۲. الفاظی که بر مفاهیم معدول یا نامحصل دلالت دارند، مانند لفظ «نابینا»، از ادات نفی «نا» و «بی» بر سر اسم ساخته می شوند، از نظر ارسطو، به عدم ملکه یا فقدان دلالت دارند. بنابراین، نسبت «ب» و «نا ب» در فلسفه ارسطو به هیچ وجه نسبت تناقض نیست. خواهد آمد که ارسطو نقیض گزاره «الف ب است» را گزاره «الف نا ب است» نمی داند، بلکه نقیض آن را گزاره «الف ب نیست» می انگارد؛ زیرا از نظر او پیش وند «نا»، روی هر مفهومی که بیاید، آن را، عدم ملکه می سازد. بنابراین، به جای «الف ب نیست» نمی توان گزاره «الف نا ب است» را نهاد؛ زیرا در گزاره های اخیر «ب» از «الف» موجود، سلب شده است، اما در گزاره اول، «ب»، مطلقاً سلب شده است.

بنابراین، گزاره «الف ب نیست» می تواند از باب سالبه به انتفای موضوع، صادق باشد، حال آن که در «الف نا ب» است، حتماً باید الفی وجود داشته باشد که بنا به طبیعت خود باید «ب» باشد ولی از قضا، «ب» نیست.

ارسطو قاعده نقض محمول را به صورت یک طرفه قبول دارد، یعنی می پذیرد که از «الف نا ب است»، می توان گزاره «الف ب نیست» را نتیجه گرفت، اما قبول نمی کند که خلاف این کار هم درست باشد. با وجود این برخی منطقیان پس از ارسطو قاعده نقض المحمول را به صورت دو طرفه قبول دارند و علاوه بر شق مورد قبول ارسطو، این شکل از نقض المحمول را که از گزاره سالبه، گزاره موجهه معدوله المحمول نیز به دست می آید، قبول دارند.

بحث فوق در باب فقدان و سلب، با تعبیر صوری اصل تناقض از نگاه ارسطو ارتباط دارد. تا کنون تعبیر ارائه شده درباره اصل تناقض از ارسطو، تعبیر مادی بوده، اما می توان از این اصل تعبیر یا تعبیرهای صوری نیز به دست داد. برای نمونه، چنین نیست که «الف در زمان t_1 ، ب» است و «الف در زمان t_1 ، ب» نیست. در این قبیل تعبیرها نباید فقدان یا عدم ملکه با نفی یک چیز خلط شود. بنابراین، اگر در صوری کردن اصل ارسطویی تناقض گفته شود که چنین نیست که «الف در t_1 ب است و الف در t_1 نا ب است»، تعبیر صوری ای از اصل تناقض بنا بر دیدگاه‌های فلسفی ارسطو در باب نفی و فقدان ارائه نشده است.

بنابراین، اگرچه اصل تناقض در معنای ارسطویی آن پس از ارسطو حفظ شده، اما در مسئله قاعده نقض المحمول می توان گفت که منطقیانی که اصل تناقض ارسطویی را قبول دارند، در دو طرفه بودن یا یک طرفه بودن قاعده نقض المحمول با استاد خود اختلاف دارند. اما این اختلاف را نباید چندان جدی گرفت؛ زیرا، ریشه اختلاف به این برمی گردد که آیا مفاهیم نامحصل (مفاهیم معدول) صرفاً بیان گر عدم ملکه اند یا سلب را هم بیان می کنند. به نظر می رسد که این مسئله نه منطقی بلکه امری زبان شناختی باشد. به این معنا که ممکن است در بعضی زبان ها فرمول «نا+الف» همواره عدم ملکه

بسازد و در زبان‌هایی دیگر، این فرمول علاوه بر عدم ملکه الف، بر سلب الف نیز دلالت داشته باشد.

دلیل این ادعا این است که دست کم در برخی زبان‌ها مثل زبان فارسی، فرمول «نا+الف» فقط عدم ملکه نمی‌سازد، بلکه بر سلب نیز دلالت دارد، مانند لهجه بوشهری که به جای «سنگ، سفید نیست» گفته می‌شود: «سنگ، نه سفید است»، حال آن که سفید بودن در شأن سنگ (آن چه سنگ با نداشتن آن ناقص است) و بنابراین ملکه آن نیست و از این رو، «نه سفید» را نمی‌توان عدم ملکه به حساب آورد. بنابراین، دیدگاه بوعلی سینا در این زمینه که آن را امری لغوی و نه منطقی می‌داند، پذیرفتنی به نظر می‌رسد:

فان المعدول إمّا ان يدلّ على العدم المقابل للملكه أو على غيره حتى يكون
غير بصير إنما يدلّ على الأعمى فقط، أو على فاقد للبصر، من الحيوان و لو
كان طبعاً أو ما هو أعم من ذلك، فليس بيانه على المنطقي، بل على اللغوي
بحسب لغة لغة. (بوعلی سینا: ۱۴۱۳، النهج الثالث، الفصل الرابع)

ج: «گفته‌های متناقض درباره ی یک و همان چیز ممکن نیست راست باشند.»
(ارسطو: ۱۳۸۴، ۲۵-۲۳ a ۱۰۶۲)

د: «گفته‌های متناقض هرگز نمی‌توانند به حسب یک و همان چیز راست باشند.»
(همان، ۳۶-۳۵ a ۱۰۶۲)

دو تعبیر فوق دست کم دو تفاوت با دو تعبیر قبل دارند:

۱. اینها، دو تعبیر منطقی از اصل تناقض است، در باب گزاره‌ها یا گفته‌های متناقض هستند. چنان که می‌دانیم بحث از گزاره‌ها از این حیث که چه نسبتی با هم دارند و آیا دو گزاره با نسبت متناقض می‌توانند هر دو صادق باشند یا نه، در شأن منطقی است. تعبیرهای فوق با صورت گزاره‌ها جدای از محتوای آنها کار دارند و در مورد گزاره‌هایی که از نظر صوری متناقضند، قطع نظر از محتوای آنها، حکم به صادق نبودن دو گزاره، با صورت متناقض می‌کنند. این قبیل احکام را منطقی گویند و

بنابراین، اصل تناقض را که در قالب این قبیل احکام ذکر شده، می‌توان منطقی و یا این تقریر از اصل تناقض را تقریری منطقی از آن می‌توان قلمداد کرد. برخلاف تقریر منطقی که تقریری درجه دوم و حکم در مورد احکام ماست (حکم به این که دو حکم با صورت متناقض نمی‌توانند هر دو در مورد چیزی واحد راست باشد)، تقریر وجود شناختی یا تعبیر متافیزیکی از اصل تناقض، گفتنی است که تقریری درجه اول و عبارت از حکمی متافیزیکی در باب موجودات به طور کلی است.

تعبیر اول و دوم تعبیر وجود شناختی اصل تناقض و دو تعبیر دیگر تعبیر منطقی این اصلند. این دو تعبیر اگرچه با هم متفاوتند، اما دو تعبیر متفاوت از یک معنا به شمار می‌آیند که به هیچ وجه عجیب نیست. برای نمونه در زندگی روزمره گاه می‌گوییم که «هوا آفتابی است» که حکمی درجه اول و ناظر به عالم خارج است و گاه می‌گوییم «گفته فلانی که هوا آفتابی است گفته ای راست به شمار می‌رود» که حکم اخیر، حکمی درجه دوم و ناظر به حکمی دیگر است.

۲. تفاوت دوم بین دو تعبیر نخست و دو تعبیر اخیر این که در دو تعبیر نخست قید زمان وجود داشت و اطراف تقابل اگر در زمان واحدی در شیء واحدی جمع می‌شدند، محال لازم می‌آمد، حال آن که در دو تعبیر اخیر قید زمان وجود ندارد.

اگر در دو تعبیر اخیر، «هم زمانی» دو گفته متناقض درباره امری واحد شرط نباشد، «اصل تناقض» بنا به تعریف‌های نخست از آن و بنا به دو تعریف اخیر، مشترک لفظی خواهد بود، اما اگر دو تعبیر اخیر هم قید زمان را داشته باشند و این قید در آنها به قرینه (لفظی یا معنوی) حذف شده باشد، معنای اصل تناقض در هر چهار تعبیر از آن، وحدت خود را حفظ می‌کند.

به نظر می‌رسد که فرض اخیر صادق باشد و قید زمان، بنا به قرینه موجود در کلام، حذف شده باشد؛ زیرا دو تعبیر اخیر در همان فصلی از کتاب «کاپا» ذکر شده‌اند که تعبیر دوم بکار رفته و با فاصله کمی از تعبیر سوم و چهارم آمده است. مطالعه این فصل جای تردید نمی‌گذارد که ارسطو همواره اصل تناقض را مشترک معنوی لحاظ

کرده و هیچ قرینه ای دال بر اشتراک لفظی اصل یاد شده در آن فصل، موجود نیست.
ه: «ممکن نیست که» (حمل) همه نقیض ها در یک زمان بر همان چیز صادق باشد. (همان، ۲۰-۱۹ b ۱۰۰۷)

و: «گفته های متناقض (یا دقیق تر، اقوال متقابل) ممکن نیست درباره همان چیز در یک زمان راست باشند.» (همان، ۱۶-۱۵ b ۱۰۶۳)

ز: «نمی توان هم هنگام محمولی را به موضوعی ها گفت (= بر موضوعی حمل کرد) و از آن نی گفت (= سلب کرد).» (همو: ۱۳۷۸، ۱۱-۱۰ a ۷۷)

ح: «بودن و نبودن یک چیز- (هر دو)- در یک زمان و در همان چیز و از همان جهت ممکن نیست. (تعاریف دیگری را هم، غیر از این، برای جلوگیری از اعتراضات دشوار منطقی می افزاییم)» (همو: ۱۳۸۴، ۲۳-۲۰ b ۱۰۰۵)

درباره تعریف لفظی فوق از اصل تناقض چند نکته زیر گفتنی است:

۱. این تعبیر همانند تعبیر اول و بر خلاف تعبیر دوم فقط درباره اطراف تقابل هستی و نیستی، به امتناع اجتماع آنها در زمان واحد و البته از جهت واحد حکم می کند و درباره سایر تقابل ها ساکت است. در نوشته های ارسطو پیرامون اصل تناقض به حد کافی قراینی وجود دارد که نشان می دهد ارسطو در مورد دو طرف هر تقابلی، حکم به عدم اجتماع می کند و نه فقط درباره دو طرف یک تقابل (تقابل وجود و عدم). پس ارسطو با این تعبیر نتوانسته منظور خود از اصل تناقض را به خوبی بیان کند و تعریف لفظی او از این اصل، جامع نیست.

۲. در این تعبیر برای نخستین بار علاوه بر قید زمان واحد، قید جهت واحد نیز به چشم می خورد. مقصود از «جهت» چیست؟ آشنایان با منطق ارسطویی، مقصود از «جهت» را همان بیان کیفیت نسبت محمول به موضوع در گزاره می دانند. در منطق موجّهات برای نسبت محمول به موضوع کیفیاتی چون وجوب، امکان، امتناع و... را ذکر می کنند که این کیفیات را «ماده» گزاره می نامند. حال اگر این مواد، به لفظ در آیند

به لفظ حاکی از آنها «جهت گزاره» اطلاق و به گزاره جهت دار «گزاره موجهه» گفته می‌شود.

معنای دیگر لفظ «جهت» همان معنای لفظ «نسبت یا اضافه» است. مقصود ارسطو کدام یک از دو معنای فوق است؟ آیا ارسطو معنای دیگری از جهت را در نظر دارد؟ به نظر می‌رسد که مقصود ارسطو از آن چه در ترجمه فارسی «جهت» آمده، کیفیت نسبت محمول به موضوع مانند وجوب، امکان، امتناع و ... نباشد؛ زیرا در سنت منطق ارسطویی، «جهت» از موارد وحدت دو گزاره متناقض نیست، بلکه به عکس، از موارد اختلاف است و دو گزاره متناقض باید در مواردی وحدت داشته باشند (مثل وحدت در زمان) و در مواردی اختلاف (مانند اختلاف در جهت).

از این گذشته، در تعریف «تقابل» در منطق ارسطویی این عبارت بارها ذکر می‌شود: «متقابلان عبارتند از دو امری که در شیء واحدی و از جهت واحدی جمع نشوند». در شرح این عبارت، «جهت» را مرادف نسبت یا اضافه می‌گیرند. (مظفر: ۱۴۰۲، ۴۵)

از همه اینها قاطع تر کلام مفسران و شارحان ارسطوست که ما از آنها به نقل کلامی از گمپرتس می‌پردازیم:

فیلسوف استاگیرایی می‌خواهد به هراکلیت و پیروانش بگوید چیزی واحد «نیک و بد» نیست، بلکه از یک جهت یا در یک زمان نیک است و از جهتی دیگر یا در زمانی دیگر، بد. بنابراین، درست نیست اگر بگوییم رود همان است و همان نیست. رود به یک معنا (از آن جهت که از همان سرچشمه می‌آید یا در همان بستر جاری است) همان است و به معنایی دیگر (از آن جهت که رود مقدار آبی است که داریم تجدید می‌شود) هر آن، غیر از آن است که پیش تر بود. (گمپرتس: ۱۳۷۵، ۱۲۹۱)

گفتنی است معادلی که در زبان انگلیسی برای قید «جهت واحد» انتخاب شده است، «The same respect» است که می‌توان آن را «جنبه واحد» ترجمه کرد. در تفسیر قید «جهت واحد» در تقریر اصل تناقض از نگاه ارسطو تفسیر دیگری

نیز وجود دارد که خلاصه ای از این تفسیر را نقل می کنیم: «الف ب است» و «الف ب نیست» هر دو صادقند اگر در حمل و سلب «ب» نسبت به «الف» دو جهت متفاوت منظور شده باشد: یکی از جهت محلی که صور «الف» و «ب» را می پذیرد و دیگر از جهت خود «الف» و «ب» (الف و ب به خودی خود = «الف» و «ب» در مرتبه ذات). برای مثال «انسان سفید است» از جهت محل پذیرای صور انسان و سفید؛ زیرا این محل می تواند واحد باشد (انسانی، سفید باشد) و «انسان سفید نیست»، اگر انسان و سفید به خودی خود (من حیث هوهو) و در مرتبه ذات لحاظ شده باشند؛ زیرا انسان و سفید چه از حیث مفهوم و چه از لحاظ آن دو حیثیتی که در مصداق «انسان سفید» مصداق با لذات «انسان» و «سفید» اند، مغایر هم و از هم سلب شدنی اند. (Pasquale2006 , PP36-40)

بعد از تقریر هشتم از اصل تناقض عبارتی از ارسطو ذکر شد: «تعاریف دیگری را هم، غیر از این، برای جلوگیری از اعتراضات دشوار منطقی می افزاییم.» گمپرتس درباره این عبارت می نویسد:

«[ارسطو] برای پیش گیری از ایرادهای دیالکتیکی احتمالی، بی فاصله اضافه می کند که باید به قیدهایی «از جهت واحد» و «در زمان واحد» قیدهایی دیگری را هم [که نام نمی برد] افزود.» (گمپرتس: ۱۳۷۵، ۱۲۹۰)

سخن گمپرتس درست است. ارسطو در آن موضع از متافیزیک، در باب قیدهایی دیگر چیزی نمی گوید، اما در مورد دیگر مواضع آثارش باید به مطالعه پرداخت. با مطالعه، آثار ارسطو با این پرسش که آیا ارسطو وحدت های دیگری برای دو گزاره متناقض ذکر کرده، به سه وحدت دیگر از نظر ارسطو دست می یابیم. البته ارسطو این موارد را به صراحت جزو وحدت های معتبر در تناقض ذکر نکرده، بلکه از برخی نوشته هایش می توان آنها را استخراج کرد. سه وحدت مزبور عبارتند از وحدت قوه و فعل، وحدت موضوع و وحدت محمول.

ارسطو در کتاب سماع طبیعی به طور ضمنی به وحدت قوه و فعل اشاره کرده است:

شیئی واحد اگر از نوع معینی است [شرح راس: یعنی نه همه انواع
اشیاء؛ زیرا صور مجرد (خدا و عقولی که محرک افلاکند) فقط بالفعلند و
بالقوه نیستند.] ممکن است هم بالقوه باشد و هم بالفعل، ولی نه در آن
واحد و از جهتی واحد، بلکه مثلاً ممکن است بالقوه گرم باشد و بالفعل
سرد. (ارسطو: ۱۳۸۵، ۲۴-۲۲ a ۲۰۱)

بنا به مطالب فوق یک جسم از آن جهت که گرم است هم بالقوه و هم بالفعل
نیست، بلکه از آن جهت که گرم است بالقوه است و از جهت دیگری که گرم نیست (و
نه از جهت واحد) بالفعل است. بنابراین، گرم بودن و گرم نبودن یک جسم، اگر هر دو
بالقوه یا هر دو بالفعل لحاظ نشود، کاملاً ممکن است و در غیر این صورت، یعنی در
صورتی که نقیضین هر دو بالقوه یا هر دو بالفعل باشند (وحدت قوه و فعل)، اجتماع
نقیضین در امر واحد ممکن نیست.

به غیر از وحدت قوه و فعل در فوق، دو وحدت دیگر یعنی وحدت موضوع و
وحدت محمول را نیز می‌توان از هفتمین تعبیر ذکر شده از ارسطو برای اصل تناقض،
به دست آورد: «نمی‌توان هم هنگام محمولی را به موضوعی ها گفت و از آن نی گفت.»
بر طبق حکم فوق صرف حمل کردن محمولی به موضوعی و سلب کردن همان
محمول از «همان» موضوع، ناتوانستنی (غیر ممکن) نیست، بلکه به غیر از همانی
(وحدت) موضوع و محمول، همانی زمانی هر دو حکم نیز باید ملحوظ باشد. بنابراین،
از تعبیر فوق سه وحدت برای تناقضی که محال است، به دست می‌آید: وحدت زمان،
وحدت موضوع و وحدت محمول. که از این میان، ارسطو در تعبیر هشتم به وحدت
زمان تصریح کرده و دو وحدت دیگر را از تحلیل تعبیر هفتم می‌توان به دست آورد.

تعبیر ارسطو از اصل تناقض

بنا بر آن چه گذشت، تقریر ارسطو از اصل تناقض را چنین می‌توان گزارش کرد:
۱. ممکن نیست که اطراف هیچ تقابل تناقضی هر دو در امر واحد، هر دو در زمان

واحد، هر دو از جهت واحد، هر دو بالقوه یا هر دو بالقوه. هر دو ...، با هم جمع شوند.
به عبارت دیگر:

۲. ممکن نیست که دو گزاره متناقض هر دو با موضوع واحد، هر دو با محمول واحد، هر دو در زمان واحد، هر دو از جهت واحد، هر دو بالقوه یا هر دو بالفعل، هر دو ...، صادق باشند.

تعبیر یکم متافیزیکی و تعبیر دوم منطقی است و این دو تعبیر بنا به مبانی خود ارسطو، بسان پشت و روی یک سکه بیان گر معنای واحدی هستند؛ زیرا از نظر ارسطو اندیشه حقیقی انعکاس راستین وجود است.

لازمه تعبیر ارسطو

تعبیر ارسطو از اصل تناقض، به ویژه در صورت منطقی آن دست کم دارای لازمه‌ای است که به بحث از اجزاء گزاره های حملی بر می‌گردد.

اگر جدا از کیف (سلب و ایجاب) و موضوع و محمول و کم (سور) گزاره، به اجزاء دیگری که دو گزاره متناقض باید در آنها با هم وحدت داشته باشند و این اجزاء مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها (و نه حداکثر در طول آنها و به عنوان قسمی از موضوع یا قسمی از محمول، یا جزئی از موضوع و جزئی از محمول) محسوب می‌شوند، باور داشته باشیم، باید علاوه بر اجزائی چون کم، کیف، موضوع و محمول، به حداقل جزء دیگری هم برای گزاره قائل باشیم و آن را مثلاً «قید گزاره» بنامیم، مانند قید زمان، قید جهت، قید قوه و فعل و ... و آن گاه باید شرط تناقض دو گزاره را علاوه بر اختلاف در کم و کیف، وحدت در این قیود یا حداقل وحدت در بعضی از این قیود به شمار آوریم.

گذشته از این که آیا این تلقی از اجزاء گزاره فی نفسه درست است یا نه، می‌توان گفت که لازمه مذکور برای تعبیر ارسطویی اصل تناقض (به ویژه تعبیر منطقی آن) مخالف با آموزه های خود ارسطو در باب اجزاء گزاره ها در آثار او و به ویژه کتاب

عبارت ارگانون است. بنابراین، اکنون باید دید که دیدگاه ارسطو در باب اجزاء گزاره ها چیست و آن گاه این دیدگاه را با لازمه ای که برای تعبیر (منطقی) او از اصل تناقض ذکر شد، مقایسه کرد.

ماکولسکی در باب دیدگاه ارسطو در باب ساختار گزاره (قضیه) می نویسد:

«در رابطه با آن چه به ساختار قضیه مربوط می شود، باید گفت که ارسطو در این مورد پیرو دموکریت است و مانند او قضیه را مرکب از «اسم» و «فعل» می داند. «اسم» بخشی از قضیه را افاده می کند که به موضوع مورد نظر مربوط می شود و فعل بیان گر همه آن مطلبی است که درباره موضوع گفته شده است. بدین سان ارسطو از نظریه دموکریت درباره شکل موضوع - محمولی قضیه بهره جسته است. به نظر او در هر قضیه، رابطه بخش متمایزی به شمار نمی آید، بلکه چیزی است که در محمول (در درون فعل) منظور شده است.» (ماکولسکی: ۱۳۶۶، ۱۴۰)

گزاره های دو بخشی که از اسم و فعل تشکیل یافته اند، گزاره های ثنایی خوانده می شوند (این گزاره ها را نباید با هلیات بسیطه در منطق متداول در جهان اسلامی خلط کرد)، مانند: «انسان هست» و «سقراط می دود»: ارسطو از این گزاره ها بحث کرده، اما سخن ماکولسکی درست نیست که ارسطو فقط گزاره های ثنایی را می شناخته است. چه ارسطو از گزاره های ثلاثی که در آنها رابطه، سازه جداگانه ای برای گزاره به حساب می آید و همنه (سازه، جزء مولفه)، سوم گزاره است نیز بحث کرده است:

ولی اگر (گاه واژه) $TO \in \delta TI$: «است / هست / می باشد» چونان سومین (واحد جمله) افزون حمل شود، آن گاه گزاره های پاد نهاده به دو راه گفته خواهند شد. نگریده من برای نمونه (این گزاره است): «انسان دادگر است». من می گویم که در این جا واژه «است» [چونان نام یا گاه واژه] سومین همنه آریگویی را تشکیل می دهد.» (ارسطو: ۱۳۷۸، ۲۲-۱۹ b ۱۹)

اهمیت گزاره های ثلاثی در منطق ارسطو چنان است که مترجم دانش مند ارگانون

به فارسی در مورد آنها می نویسد:

بر روی هم برداشت مترجم از منطق ارسطو آن است که وی در دستگاه خود گزاره های ثلاثی را بر گزاره های ثنائی ترجیح می دهد. (همان، ۷۲)

صرف نظر از بحث در کم گزاره و این که آیا کم، همنه ای مستقل از موضوع است، یا در منطق ارسطو جزئی از موضوع به شمار می آید، می توان گفت که ارسطو در منطق خود علاوه بر موضوع، محمول و رابطه از عنصر یا همنه ای دیگری که می توان آن را «قید گزاره» خواند و دو گزاره برای متناقض بودن باید در آن با هم وحدت داشته باشند، سخن نگفته است. بنابراین، وارد کردن سازه جدیدی به نام «قید گزاره» سبب تغییرات و تجدید نظرهایی در دیدگاه ارسطو در باب ساختار گزاره خواهد شد.

اما افزودن قید مزبور به دیگر اجزاء گزاره در منطق ارسطو بی مشکل نیست. برای نمونه، اگر قید زمان را در نظر بگیریم که مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها لحاظ شده است، در عین حال، همین زمان مفهومی است که سبب تمایز اسم (موضوع) از فعل (محمول) در منطق ارسطو می شود. ارسطو در تعریف اسم (نام) و فعل (گاه واژه) می نویسد:

نام آوای معناداری است بر پایه رسم و قرار، بی از پیوند با زمان ... گاه واژه (فعل، فعل دستوری، کلمه) افزون (ـ) بر معنای ویژه خود) نشان گر زمان است... (همان، ۱۶ a ۱۹ و ۱۶ b ۵-۶)

بنابراین، اگر قید زمان خارج از محمول (فعل) نیست، چگونه می توان آن را از محمول خارج برد و جایگاه مستقلی به آن اختصاص داد؟ بدیهی است خارج کردن مفهوم زمان از فعل گزاره، مستلزم ایجاد تغییرات و تجدید نظرهایی در نظریه ارسطو در باب اجزاء گزاره هاست و نمی توان سازگار با دیدگاه های ارسطو در این زمینه جایگاه مستقلی برای قیود مزبور اختصاص داد که شامل قید زمان نیز هستند.

گزاره نما یا گزاره

در باب تعبیر ارسطو از اصل تناقض (به غیر از لازمه آن در باب نظریه اجزاء گزاره ها). این نکته گفتنی است که جای خالی مذکور در تعبیر مزبور (چه در صورت متافیزیکی و چه در صورت منطقی آن)، عبارت یاد شده را به صورت تابع جمله یا گزاره نمایی در خواهد آورد که تا جای خالی مزبور با مفهومی پر نشود، اصل تناقض معنادار نخواهد بود.

توضیح این که از باب تقدم جزء بر کل تا تمام اجزاء یک گزاره معنا نداشته باشند، معنای گزاره فراهم نخواهد شد. بنابراین، گزاره ای که یکی از مؤلفه‌های آن افتاده باشد، یا معنادار نخواهد بود و یا معنای آن، معنای مورد نظر آن گزاره نیست. برای مثال، «احمد، درس خوان است»، گزاره ای معنادار است. حال اگر گفته شود: «احمد، ... است»، این عبارت در واقع شنونده را در انتظار نگه می‌دارد تا جزء افتاده آن به گزاره، اضافه و معنای آن منعقد شود. «احمد، ... است»، گزاره نما یا تابع گزاره‌ای است. بنابراین، نمی‌توان آن را یک گزاره یا سخنی دانست که در باب متعلق خود گزارشی می‌دهد؛ زیرا «ارزش» صدق عبارت مذکور تابع آن چیزی است که در جای خالی عبارت نهاده می‌شود.

اصل تناقض نیز بنا به تعبیر فوق از آن در واقع به علت خالی بودن جای دیگر وحدت‌ها در آن یک گزاره نداشت و نه گزاره و نمی‌توان آن را گزاره یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیاء، گزارشی (صادق یا کاذب) می‌دهد.^۱

۱. «گزاره نما» اصطلاحی است که آن را از منطق جدید وام گرفته ایم. اگر بخواهیم به جای این اصطلاح از اصطلاحی متعلق به منطق قدیم استفاده کنیم بهترین اصطلاح، «لفظ مرکب ناقص» است. اما اصطلاح اخیر از نظر معنایی با «گزاره نما» مساوی نیست بلکه اعم از آن است؛ زیرا شامل مرکب‌های ناقص وصفی و اضافی هم می‌شود. بنابراین از آنجا که «گزاره نما» فاقد اصطلاحی مابه‌ازای خود در منطق قدیم است، به جای آن در این مقاله از اصطلاحات منطقی قدیم استفاده نکرده‌ایم.

بنابراین، ارسطو ناچار است که یا تمامی وحدت‌های معتبر در تناقض را در تعبیر خود از اصل تناقض ذکر کند و یا مورد یا مواردی که دو گزاره متناقض باید در آنها اختلاف داشته باشند، مشخص کند (در کتب منطق معمولاً این موارد را شامل کم، کیف و جهت می‌دانند) و آن‌گاه بگوید که دو گزاره متناقض به غیر از این موارد مشخص شده‌ای که باید در آنها اختلاف داشته باشند، باید در سایر قیده‌های خود (مثل زمان و ...) وحدت داشته باشند. در این جا لازم نیست که ارسطو موارد وحدت را حتی در یک مورد آن مثل «زمان» ذکر کند؛ زیرا با دانستن کل موارد اختلاف می‌توان هر مورد دیگر را از موارد وحدت در دو گزاره متناقض به حساب آورد.

ارسطو ناچار است از دو کار فوق یکی را انجام دهد وگرنه نخواهد توانست حکمی کلی در باب مطلق اشیاء داشته باشد که آن را «اصل تناقض» نامیده است و در تعریف اصل تناقض سخن کامل و مشخص و نامبهمی بگوید.

وحدت‌های تناقض

ارسطو از وحدت‌ها، تنها به موارد وحدت در موضوع، محمول، قوه و فعل، جهت و زمان اشاره کرده است. اما بی‌گمان این وحدت‌ها شامل تمام وحدت‌ها نیست؛ زیرا، منطقیان بعدی موارد دیگری از وحدت‌ها را نیز کشف کرده‌اند. ملاحظه وحدت‌هایی که در طول تاریخ منطق، اندیش‌مندان و منطق‌دانان بزرگ کشف کرده‌اند، جای تردید باقی نمی‌گذارد که اولاً کار ارسطو در زمینه کشف وحدت‌ها تا چه حد ناقص است و ثانیاً عرصه وحدت‌ها چه عرصه وسیع و احاطه بر آن چه قدر مشکل است. برای پی بردن به نقص کار ارسطو و گستردگی عرصه وحدت‌ها به کتاب رهبر خرد، ۱۷۹-۱۹۲ که در آن شمار این وحدت‌ها به ۲۵ مورد رسیده، نگاه کنید. اندکی تأمل نشان خواهد داد که وحدت‌های حاصله، نتیجه حصر عقلی نیست و می‌توان به آنها موارد دیگری نیز افزود.

تحقیق در اختلافات

در منطق قدیم یا همان منطق ارسطویی برای متناقض بودن دو گزاره، سه مورد اختلاف بین آن دو را شرط می‌دانند: اختلاف در کمیت، اختلاف در کیفیت و اختلاف در جهت.

گزاره‌های متناقض اگر محصوره (مسوره) باشند، دو کمیت مختلف دارند: یکی کلیه و دیگری جزئی و اگر متناقضان از قضایای موجهه باشند، جهت آنها مختلف است، برای مثال، اگر گزاره ای ضروریه مطلقه باشد، نقیض آن ممکنه عامه است و بالعکس، یا نقیض مشروطه عامه حینیه ممکنه است و بالعکس و ... سومین مورد اختلاف بین دو گزاره متناقض اختلاف در کیفیت (سلب و ایجاب) است. بنابراین از دو گزاره متناقض یکی باید موجهه و آن دیگری سالبه باشد. ارسطو در باب تناقض در گزاره‌های محصوره نوشته است:

اکنون من برابر نهاده شدن آریگویی (= ایجاب) را با نیگویی (= سلب) یادگویانه می‌خوانم. اگر گزاره ای که موضوع کلی را (به شیوه کلی) نشان‌گری می‌کند، در برابر گزاره ای قرار بگیرد که همان موضوع را کلی نشان‌گری نمی‌کند، برای نمونه «هر انسانی سپید است»، «نه هر انسانی سپید است / برخی از انسان‌ها سپید نیستند»، «هیچ انسانی سپید نیست»، «برخی از انسان‌ها سپیداند» - (ارسطو: ۱۳۷۸، ۲۰-۱۶ b ۱۷)

ارسطو هم نفی یک گزاره محصوره را نقیض آن گزاره می‌داند، مانند: «هر انسانی سپید است» و «نه هر انسانی سپید است» و هم گزاره ای را که موضوع و محمول آن با گزاره دیگری یک سان اما کم و کیف آن مختلف است، نقیض آن گزاره دیگر می‌داند، مانند: «هر انسانی سپید است»، «برخی از انسان‌ها سپید نیستند». در مورد اخیر کمیت دو گزاره (هر و برخی) مختلفند، اما در مورد اولی فقط گزاره «اصل» که سور، جزئی از آن است، نفی می‌شود، بدون این که در گزاره «نقیض» به جای سور گزاره اصل، سور دیگری پیش نهاد شده باشد.

اگر گزاره ای که محتوای آن نفی گزاره ای دیگر است، نقیض آن گزاره دیگر تلقی می شود، گزاره ای که در عین وحدت موضوع و محمول در کم و کیف با آن گزاره دیگر اختلاف دارد، نه نقیض آن گزاره دیگر که لازمه نقیض آن گزاره دیگر است. برای مثال، نقیض گزاره «هر انسانی سپید است»، بنا به فرض، این گزاره است که «نه هر انسانی سپید است» و لازمه این گزاره از آن جا که «هر انسانی سپید است» غلط است و امر از سه حال خارج نیست: یا هر انسانی سپید است، یا هیچ انسانی سپید نیست و یا بعضی انسان ها سپیدند و بعضی سپید نیستند، باید یکی از این دو گزاره صادق باشد: هیچ انسانی سپید نیست و بعضی انسان ها سپید نیستند / بعضی انسان سپیدند.

اکنون می توان با این قاعده که «نفی شیء اثبات ماعدا نمی کند» لازمه «نه هر انسانی سپید است» را «برخی از انسان سپید نیستند» اعلام کرد، با این توضیح که نفی سپیدی از برخی از انسان ها، سپیدی را برای برخی دیگر اثبات نمی کند تا بدین وسیله جا برای صدق احتمالی «هیچ انسانی سپید نیست» نیز باز شود.

بنابراین، بر مبنای این فرض که نقیض یک گزاره، نفی آن است، در گزاره های محصوره، در نقیض یک گزاره، تنها سور آن گزاره نفی می شود و سوری که به جای سور نفی شده در گزاره ای می نشیند، سور متعلق به نقیض گزاره نفی شده نیست، بلکه سور متعلق به لازم نقیض آن است. اما ارسطو نمی تواند فرض فوق را بپذیرد که گزاره در بردارنده نفی گزاره دیگر، نقیض آن گزاره دیگر است؛ زیرا، در این صورت برای متناقض بودن دو گزاره، وحدت هایی چون وحدت زمان، قوه و فعل و ... لازم نیست و یا دو گزاره متناقض با صرف وحدت در موضوع و محمول و اختلاف در کم و کیف به نحو آشکار یا پنهانی واجد این وحدت ها هستند و به ذکر آنها نیازی نیست. اما چنان که می دانیم، ارسطو صرف سلب و حمل محمولی را به موضوعی برای تحقق تناقضی که غیر ممکن می داند کافی نمی داند، بلکه هم هنگام بودن این حمل و سلب را نیز حداقل برای تحقق تناقض مزبور ضرور می داند.

اما ارسطو در مورد گزاره های موجهه و شرط نسبت تناقض میان آنها به نفی

جهت یک گزاره در گزاره های متناقض با آن، بسنده می کند. مترجم دانش مند/رگانون به زبان فارسی، در شرح دیدگاه ارسطو در باب تناقض گزاره های موجهه می نویسد:

هر گزاره ای موجه یا وجهی، مرکب است و دارای دو عامل یا دو گزاره است: گزاره «وجه» (modus) که به وجهیگی یا مودالیته اسناد محمول به موضوع مربوط می شود و دیگری گزاره حکم (dictum) که برون آخته آن خود اسناد محمول به موضوع است. بر این پایه حکم در کل خود چونان موضوع قرار می گیرد و گزاره وجه، محمول آن است ...

ارسطو نشان می دهد که در پادگویی گزاره وجهی، ادات نایش باید به گزاره وجه مربوط شود، نه به گزاره حکم. «همان، ۱۰۴-۱۰۳) برای مثال، «نیگویی گزاره «توانستنی است که نباشد» است» گزاره «توانستنی نیست که باشد» نیست، بلکه گزاره «توانستنی نیست که نباشد» است.» (همان، ۳۳-۳۲ b ۲۱)

چنان که دلیل آن گذشت، نقیض گزاره ای را گزاره ای دانستن که محتوای آن، صرف «نفی»، گزاره مزبور است، در نظام منطقی ارسطو که برای متناقضان تعدادی موارد وحدت هم ذکر می کند، خالی از مشکل نیست.

اما از اینها همه گذشته، در اثبات این که دو گزاره متناقض در چه مورد یا موارد مشخصی باید اختلاف داشته باشند و در غیر آن موارد، باید در دیگر موارد وحدت داشته باشند، ارسطو چه دلیلی ذکر کرده است؟

ارسطو تقابل تناقض را تقابل سلب و ایجاب می نامد و سلب را در «متافیزیک» همان «نفی» می داند. (همو: ۱۳۸۴، ۱۷-۱۵ a ۱۰۱۲) اما از سوی دیگر، ارسطو گزاره ای را که در واقع نفی گزاره ای دیگر است، نقیض آن نمی داند و علاوه بر این که برای تحقق تناقض، سلب و حمل محمولی را به موضوعی لازم می داند، هم هنگام بودن این سلب و حمل را نیز حداقل قید می کند. (همو: ۱۳۷۸، ۱۱-۱۰ a ۷۷)

حال اگر قرار است نظریه وحدت های معتبر در تناقض را با پذیرش مواردی علاوه بر وحدت موضوع و محمول و به عنوان وحدت هایی در عرض وحدت

موضوع و محمول حفظ کنیم، می توانیم با تکیه بر مطالعات خود از آثار ارسطو بگوییم که تاکنون (علی رغم تلاش بسیار) به دلیلی از ارسطو در این که دو گزاره مشخصاً در چه مواردی وحدت دارند (جدا از دلیلی که نقیض را همان نفی می داند و با نظریه وحدت ها چنان که نشان دادیم، ناسازگار است) بر نخورده ایم و به نظر نمی رسد که ارسطو چنین دلیلی اقامه کرده باشد. حاصل آن که تعبیر ارسطو از اصل تناقض در صورتی گزاره است و نه گزاره نما که یا ارسطو تمام موارد وحدت ها و یا تمام موارد اختلافات را مشخص کرده باشد. اما چنان که دیدیم، ارسطو هیچ دلیلی ذکر نکرده است که موارد وحدت یا اختلاف دو گزاره متناقض را به گونه مشخص ثابت کند.

فهرست منابع

۱. ابن سینا. *الاشارات والتنبیها* مع شرح نصیرالدین طوسی القسم الاول فی المنطق. تحقیق: الدكتور سلیمان دنیا. بیروت: موسسه النعمان، ۱۴۱۳.
۲. ارسطو، سماع طبعی. ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
۳. _____، *منطق ارسطو (ارگانون)*. ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی. تهران: نگاه، ۱۳۷۸.
۴. _____، *متا فیزیک (مابعد الطبیعه)*. ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران: حکمت، ۱۳۸۴.
۵. اکریل، جی، ال. *ارسطوی فیلسوف*؛ ترجمه علیرضا آزادی. تهران: حکمت، ۱۳۸۰.
۶. بدوی، عبدالرحمان. *منطق ارسطو*. بیروت: دارالقلم، ۱۹۸۰.
۷. شهابی، محمود. رهبر خرد. تهران: خیام، ۱۳۶۰.
۸. کاپلستون، فردریک. *تاریخ فلسفه*. ج ۱ (یونان و روم)، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی - سروش، ۱۳۶۸.
۹. گمپرتس، تئودور. *متفکران یونانی*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵.

۱۰. لالاند، آندره. فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه. ترجمه دکتر غلامرضا وثیقی. تهران: فردوسی ایران، ۱۳۷۷.
۱۱. ماکوولسکی، آ. تاریخ منطق. ترجمه فریدون شایان. تهران: پیشرو، ۱۳۶۶.
۱۲. مظفر، محمدرضا. المنطق. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۲.
۱۳. مگی، برایان. فلاسفه بزرگ (آشنایی با فلسفه غرب). ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷.
۱۴. نوسباوم، مارتا. ارسطو. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۵. وال، ژان. بحث در مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی و همکاران. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۰.
16. Floy ,E.Androws ; "The principle of excluded middle Then and Now: Aristotle and Principia mathematica" ; oxford ; 2005
17. Pasquale , Gianluigi ; "Aristotle and the Principle of Non-Contradiction" ; Academia Verlag ; 2006
18. Jaegwon Kimn and Ernest Sosa (ed) ; "A Companion to Metaphysics", Blacwell ; 1994
19. Ross , sir David ; Aristotle ; London and New york ; 1995